



Qajar Iran and International Law: From Encounter to the Understanding of Concepts and Structures

Farid Fathi¹ , Mohsen Nikbin² 

1. M.A. Student in International Law, Department of Public and International Law, Faculty of Law, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran (farid.fathi@ut.ac.ir)

2. Corresponding author, Assistant Professor, Department of Public and International Law, Faculty of Law, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran (mohsenikbin@ut.ac.ir)

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 20 October 2025
Received in revised form:
06 October 2025
Accepted: 15 November 2025
Published online: 11 March 2026

Keywords:

*Modern International Law,
Qajar Era,
Sovereign Equality of States,
Treaties,
Concepts and Structures*

ABSTRACT

The transformation of the international legal order in the nineteenth century confronted Eastern polities with a constellation of novel principles that unsettled the foundations of their traditional relations. Concepts such as territorial sovereignty, sovereign equality of states, non-intervention, and the binding force of treaties, rooted in modern rationality and a Eurocentric logic, operated as the common language of the emerging order and rendered entry into it unavoidable. Qajar Iran, situated amid political pressures, imperial rivalries, and diplomatic imperatives, was compelled to rethink its place within this nascent system. Adopting a historical-analytical approach, this study examines how Iran engaged these principles. The methodology rests on critical analysis of diplomatic documents, legal texts, and reports of missions and travelogues, including Sefaratameh, Heyratameh, and the mission report of the Ajodanbashi (Adjutant-General). The findings indicate that Iran did not merely receive these concepts passively; rather, it acted as a conscious agent seeking to recalibrate modern notions in light of its own intellectual, political, and cultural contexts. Although colonial structures and geopolitical asymmetries constrained the scope for action, Iranian legal discourse gradually assumed a more indigenous orientation and began to articulate an autonomous legal identity within the new order. The study shows that Iran's transition to modern international law was neither linear nor simple, but a complex, contested, and ultimately generative process, one that combined the unavoidable adoption of modern principles with elements of resistance and conceptual re-articulation. In this sense, Iran's encounter with modern international law exemplifies a negotiated accommodation, in which reception, critique, and reinterpretation unfolded in tandem, helping shape a distinctive legal self-understanding within the global order.

Cite this article: Fathi, F. & Nikbin, M. (2026). Qajar Iran and International Law: From Encounter to the Understanding of Concepts and Structures. *Iranian Journal for the History of Islamic Civilization*, 58(2), 44-63.
DOI: 10.22059/jhic.2025.401176.654598



ایران قاجاری و حقوق بین الملل: از مواجهه تا درک مفاهیم و ساختارها

فرید فتحی^۱، محسن نیک‌بین^۲ ✉

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل، گروه حقوق عمومی و بین الملل، دانشکده حقوق دانشکدهان فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران. رایانامه: farid.fathi@ut.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه حقوق عمومی و بین الملل، دانشکده حقوق دانشکدهان فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران. رایانامه: mohsenikbin@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۱</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۲۸</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۲۴</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۲۰</p> <p>کلید واژه‌ها: حقوق بین الملل مدرن، دوره قاجار، برابری حاکمیت دولت‌ها، معاهدات، مفاهیم و ساختارها.</p>	<p>تحول نظم حقوق بین الملل در قرن نوزدهم، دولت‌های شرقی را در برابر منظومه‌ای از اصول نوین قرار داد که بنیادهای سنتی مناسباتشان را به چالش می کشید. مفاهیمی چون «حاکمیت سرزمینی»، «برابری حقوقی دولت‌ها»، «منع مداخله» و «لزوم آوری معاهدات» که برخاسته از عقلانیت مدرن و منطق اروپامحور بودند، به مثابه زبان مشترک نظم جدید عمل کرده و ورود به آن را ناگزیر می ساختند. ایران قاجاری که در میانه فشارهای سیاسی، رقابت‌های استعماری و الزامات دیپلماتیک قرار گرفته بود، ناچار شد به بازاندیشی در جایگاه خویش در این نظام نوظهور بپردازد. این پژوهش با رویکردی تحلیلی-تاریخی، می کوشد نحوه مواجهه ایران با این اصول را واکاوی کند. روش کار بر مبنای تحلیل انتقادی اسناد دیپلماتیک، متون حقوقی و گزارش‌های مأموریت‌ها و سفرنامه‌هایی چون <i>سفارت‌نامه</i>، <i>حیرت‌نامه</i> و <i>شرح مأموریت آجودانباشی سامان</i> یافته است. یافته‌های تحقیق نشان می دهد که ایران نه صرفاً در مقام پذیرنده منفعل این مفاهیم، بلکه در جایگاه کنشگری آگاه ظاهر شد و کوشید مفاهیم مدرن را متناسب با بستر فکری، سیاسی و فرهنگی خویش بازتعریف کند. هرچند ساختارهای استعماری و نابرابری‌های ژئوپلیتیکی، میدان مانور ایران را محدود می ساخت، گفتمان حقوقی ایرانی به تدریج گرایشی بومی پیدا کرد و به سمت تعریف هویت مستقل حقوقی در چهارچوب نظم نوین متمایل شد. این مطالعه نشان می دهد که گذار ایران به حقوق بین الملل مدرن فرآیندی خطی و ساده نبوده، بلکه حرکتی پیچیده، پرچالش و در عین حال سازنده بوده است؛ حرکتی که ضمن پذیرش اجتناب‌ناپذیر اصول مدرن، بر نوعی مقاومت و بازآفرینی مفهومی نیز استوار بود.</p>

استناد: فتحی، فرید و نیک‌بین، محسن (۱۴۰۴). ایران قاجاری و حقوق بین الملل: از مواجهه تا درک مفاهیم و ساختارها. پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، ۵۸(۲)، ۴۴-۶۳.
DOI: 10.22059/jhic.2025.401176.654598



© نویسندگان.

DOI: 10.22059/jhic.2025.401176.654598

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

در آستانه قرن نوزدهم، هنگامی که دولت‌های غربی در سایه انقلاب صنعتی، گسترش استعمار و تثبیت ناسیونالیسم مدرن به بازتعریف مفاهیم بنیادین قدرت و حاکمیت دست یازیدند، نظم نوین در عرصه حقوق بین‌الملل سر برآورد؛ نظمی که در ظاهر، وعده عقلانیت حقوقی، برابری حاکمیت دولت‌ها و قاعده‌مندی روابط میان دولت‌ها را می‌داد، اما در بنیان‌های پنهانش، حامل سلسله‌مراتب تمدنی و منطق هژمونیک غرب بود (Koskenniemi, 2005: 32-41). این نظم، نه از دل یک اجماع جهانی، بلکه از مسیر یک‌سویه تاریخ، با صدای فاتحان و منطق امپراتوری شکل گرفت و در این میان، دولت‌های غیرغربی، نه به‌مثابه شرکای برابر، بلکه به عنوان «دیگری»‌هایی خموش و تابع، به درون آن راه یافتند (Anghie, 2005: 32-41). ایران قاجاری، به عنوان میراث‌خوار بازیگری کهن در شرق، در مواجهه با این نظم نوظهور، نه‌تنها با پرسش‌هایی نظری درباره ماهیت حاکمیت، مرز، تعهد و مداخله روبه‌رو شد، بلکه در میدان عمل، یک‌باره با فشار فزاینده معاهدات نابرابر، تهدیدهای ارضی، و دگرگونی در گفتمان دیپلماتیک نیز مواجه گشت (امانت، ۱۳۹۶: ۲۷۵-۳۱۲). در چنین بزنگاهی، نه انکار تام ممکن بود و نه پذیرش بی‌چون‌وچرا؛ بلکه آنچه شکل گرفت، فرآیندی پیچیده، گاه متناقض، و در عین حال معنادار از مواجهه، تأویل و بومی‌سازی مفاهیم حقوق بین‌الملل مدرن بود (قیصری، ۱۳۸۵: ۳۰-۲۴). پرسشی که این مقاله می‌کوشد بدان پاسخ دهد، آن است که ایران قاجاری، در برابر چهار اصل بنیادین حقوق بین‌الملل، یعنی حاکمیت سرزمینی، برابری دولت‌ها، اصل منع مداخله و الزام‌آوری معاهدات، چه موضعی اتخاذ کرد؟ آیا دولت ایران صرفاً به پذیرش این اصول بسنده نمود یا کوشید آن‌ها را از درون، با منطق تاریخی، سیاسی و فرهنگی خود بازآرایی کند؟

پژوهش حاضر، با تکیه بر تحلیل متن‌محور اسناد تاریخی، مکاتبات دیپلماتیک و نیز روح حاکم بر گفتمان حقوقی آن عصر می‌کوشد نگاهی نو بر چگونگی تعامل دولت قاجار با بنیادهای نظم بین‌الملل مدرن بیفکند. آنچه در اینجا مورد نظر است، نه صرف مرور تاریخی، بلکه بازسازی تحلیلی آن لحظه تاریخی است که در آن، سنت و مدرنیته، شرق و غرب، در زمین بازی حقوق بین‌الملل به هم رسیدند؛ و از دل این تقابل، صورت‌بندی تازه‌ای از هویت حقوقی ایران در جهان شکل گرفت.

پیشینه پژوهش

موضوع مواجهه دولت‌های غیرغربی با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل مدرن، طی دهه‌های اخیر مورد توجه فزاینده محققان قرار گرفته است. در این میان، ایران قاجاری به عنوان نمونه‌ای تاریخی از تلاقی نظم سنتی و حقوق بین‌الملل مدرن، واجد جایگاهی ویژه در تحلیل‌های تاریخی و حقوقی است. با این حال،

اغلب پژوهش‌ها یا به تحلیل‌های کلی از روند غرب‌گرایی در دوره قاجار پرداخته‌اند، یا صرفاً به مطالعه سیاست خارجی دولت ایران در قبال قدرتهای استعماری بسنده کرده‌اند، و کمتر به تحلیل گفتمانی و حقوقی نسبت ایران با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل توجه داشته‌اند.

در بررسی پیشینه اندیشه حقوقی ایران در نسبت با مفاهیم نوین حقوق بین‌الملل، سه اثر مهم جایگاه درخور توجهی دارند که هر یک از منظری خاص، افق‌های مفهومی متمایزی را ترسیم می‌کنند: *سیر شیبانی: حقوق روابط بین‌الملل در اسلام*، ترجمه دکتر حسین پیران، با بررسی تطور تاریخی مفهوم امت، دارالاسلام و روابط میان مسلمانان و غیرمسلمانان، می‌کوشد پیوندی میان سنت فقهی و اصول بنیادین حقوق بین‌الملل برقرار سازد (پیران، ۱۳۸۹). *رساله جهادیه* اثر قائم‌مقام فراهانی را می‌توان از نخستین تلاش‌های فکری ایرانیان برای تلفیق آموزه‌های فقهی با ضرورت‌های سیاسی دوران دانست؛ رساله‌ای که با زبانی آمیخته با استدلال فقهی و تحلیل واقع‌گرایانه سیاسی، به بازاندیشی مفهوم جهاد و مناسبات با قدرتهای غیرمسلمان در دوران بحران می‌پردازد و نشانه‌ای از نخستین مواجهه ایران با مقتضیات نظم بین‌الملل مدرن در بستر اندیشه اسلامی است (۱۲۳۴ ق، میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی). کتاب مشهور مجید خدوری، *جنگ و صلح در قانون اسلام*، به ترجمه سید غلامرضا سعیدی، با رویکردی تفسیری، تلاش دارد تا قواعد جنگ، صلح، عهد و پیمان را در سنت اسلامی تبیین کرده و نشان دهد که نظام حقوقی اسلام ظرفیت‌هایی برای گفت‌وگوی تمدنی و هم‌زیستی حقوقی با نظام بین‌الملل معاصر دارد (سعیدی، ۱۳۹۱). این آثار، هر یک به‌گونه‌ای زمینه‌ساز شکل‌گیری گفتمان ایرانی در تالاقی میان سنت اسلامی و مفاهیم حقوق بین‌الملل مدرن بوده‌اند و در تحلیل گفتمان تاریخی حقوق بین‌الملل در ایران، جایگاه مبنایی دارند. در میان پژوهش‌های موجود، اثر عباس امانت با عنوان *ایران: تاریخ مدرن به‌طور اجمالی* به تأثیر معاهدات و فشارهای بین‌المللی بر سیاست خارجی قاجار می‌پردازد، اما تمرکز اصلی آن بر تحولات سیاسی و فرهنگی درونی است نه تحلیل حقوقی از جایگاه ایران در نظم بین‌الملل آن دوران (امانت، ۱۳۹۶). از سوی دیگر، در ادبیات حقوق بین‌الملل، آثار کسانی چون آنتونی انگی^۱ و مارتی کاسکینیمی^۲، به بازسازی تاریخی بنیادهای استعماری حقوق بین‌الملل و نقش آن در به‌حاشیه‌راندن دولت‌های غیرغربی پرداخته‌اند. آنتونی انگی در کتاب تأثیرگذار خود با عنوان *امپریالیسم، حاکمیت و پیدایش حقوق بین‌الملل* نشان می‌دهد که اصولی چون حاکمیت سرزمینی و عدم مداخله، در عمل چگونه با منطق سلسله‌مراتبی استعمار تطبیق یافته‌اند و دولت‌هایی مانند ایران را عملاً در وضعیت «حاکمیت ناقص» نگاه داشته‌اند (Anghie, 2005). در همین زمینه، مارتی کاسکینیمی در تحلیل خود از نظم حقوقی قرن نوزدهم، به‌ویژه در کتاب *متمدن‌ساز آرام‌ملت‌ها*،

1. Antony Anghie
2. Martti Koskenniemi

نشان می‌دهد که چگونه مفاهیم حقوقی، هم‌زمان هم ابزار مشروعیت‌بخش و هم ابزار سلطه بوده‌اند و دولت‌هایی مانند ایران در ساختار گفتار حقوقی آن دوران، نقشی تابع و حاشیه‌ای داشته‌اند (Koskeniemi, 2005).

کتاب *حقوق ملل* نوشته فریدریش زالفلد^۱، ترجمه میرزا محبعلی خان یکانلو، با دیباچه استاد محمدعلی موحد و تصحیح و پژوهش محسن نیک‌بین، به‌طور غیرمستقیم به روند آشنایی ایرانیان با مفاهیم حقوق بین‌الملل و ورود آن به کشور پرداخته است. در تصحیح این اثر، بر تأثیر منابع خارجی، به‌ویژه سفرنامه‌ها و آثار دیپلماتیک در دوران قاجار، تأکید شده که موجب آشنایی تدریجی ایرانیان با اصول نوین حقوقی و سیاسی شده است. این منابع که توسط مسافران و نمایندگان کشورهای مختلف وارد ایران می‌شد، نقش مهمی در معرفی مفاهیم جدید در اندیشه حقوقی ایرانیان ایفا کردند. علاوه بر آن، تحولات دیپلماتیک و انعقاد قراردادهای بین‌المللی با قدرت‌های خارجی، ایران را وادار به بازنگری در اصول حقوقی خود کرد و در نهایت، این فرآیند منجر به انطباق تدریجی کشور با الزامات و استانداردهای حقوق بین‌الملل شد (نیک‌بین، ۱۳۹۹).

بنابراین، می‌توان گفت که علی‌رغم وجود مطالعات پراکنده و گاه بسیار ارزشمند، در خصوص مواجهه ایران با غرب در سده نوزدهم، هنوز جای یک تحلیل حقوقی تاریخی جامع و مبتنی بر اصول بنیادین حقوق بین‌الملل در خصوص ایران قاجاری خالی است. این پژوهش در صدد است تا این خلأ را با اتکا به منابع تاریخی، حقوقی و گفتمانی، تا حد امکان مرتفع ساخته و خوانشی نوین از رابطه میان ایران قاجاری و نظم حقوق بین‌الملل مدرن ارائه دهد.

باز آفرینی مفاهیم حقوق بین‌الملل در گفتمان ایران قاجاری

ایران در دوران قاجار با مجموعه‌ای از تحولات سیاسی و حقوقی در سطح جهانی روبه‌رو شد که به‌شدت بر وضعیت داخلی و خارجی این کشور تأثیرگذار بود. در حالی که قرن نوزدهم شاهد گسترش استعمار و شکل‌گیری نظم نوین حقوق بین‌الملل، به‌ویژه در اروپا بود، ایران قاجاری با چالش‌هایی روبه‌رو شد که نه تنها به سیاست خارجی، بلکه بر مفهوم حقوق بین‌الملل و فهم بنیادین از آن در نزد مقامات ایرانی نیز تأثیر گذاشت. قدرت‌های استعمارگر اروپایی، به‌ویژه روسیه و انگلستان، در پی تحمیل معاهدات نابرابر بر ایران بودند و این امر در تضاد با مفاهیم بنیادین حقوق بین‌الملل مدرن، نظیر حاکمیت سرزمینی، برابری دولت‌ها، اصل منع مداخله و الزام‌آوری معاهدات قرار داشت.

نظم نوین حقوق بین‌الملل که در قرن نوزدهم شکل گرفت، در ظاهر بر اصول پیش‌گفته تأکید داشت، اما در واقع با منطبق هژمونیک قدرت‌های استعمارگر و امپریالیستی آمیخته بود. از این‌رو، این نظم نه تنها

1. Fridrich saalfeld

مفاهیم حقوقی مدرن را به عنوان ابزارهایی برای اعمال سلطه بر دیگران به کار می‌برد، بلکه بسیاری از کشورها همچون ایران را که در شرایط ضعف قرار داشتند، به‌طور غیرمستقیم در موقعیت‌های فرودست و تابع قرار می‌داد (Koskenniemi, 2002: 98–118; Anghie, 2005: 32–49).

در مواجهه با این نظم نوین، ایران با چالش‌های متعددی روبه‌رو شد. در عین حال که ایران به عنوان دولتی مستقل از لحاظ تاریخی و فرهنگی جایگاه خاص خود را در روابط بین‌الملل داشت، با واقعیت‌های جدید و فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی قدرت‌های بزرگ غربی مواجه شد که تمامیت ارضی و حاکمیت ملی آن را تهدید می‌کردند؛ به‌ویژه معاهدات نابرابری که در دوران قاجار میان ایران و روسیه و بریتانیا منعقد شد،^۱ شرایط حقوقی جدیدی را در عرصه روابط بین‌الملل تحمیل کرد که به‌طور مستقیم بر حاکمیت سرزمینی ایران تأثیر می‌گذاشت.

حاکمیت سرزمینی: هویت ملی و تحدیدات امپریالیستی در عصر قاجار

اصل حاکمیت سرزمینی^۲ را می‌توان یکی از بنیادی‌ترین اصول نظم وستفالیایی حقوق بین‌الملل دانست که شالوده استقلال سیاسی دولت‌ها را تشکیل می‌دهد. این اصل بر انحصار اقتدار هر دولت در قلمرو جغرافیایی خود و منع هرگونه مداخله خارجی در امور داخلی آن استوار است. به تعبیر مالکوم شاو^۳ «حاکمیت سرزمینی نه تنها بیانگر اقتدار حقوقی دولت بر سرزمین خویش است، بلکه ضامن هویت و استقلال سیاسی آن نیز به شمار می‌رود» (Shaw, 2021: 356). دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی نیز در قضیه جزایر پالمز (۱۹۲۸) تصریح کرد که اعمال اقتدار مؤثر بر سرزمین، شرط تحقق حاکمیت است. بر این اساس، حاکمیت سرزمینی تجلی استقلال حقوقی دولت‌ها و مبنای اساسی نظم بین‌المللی معاصر به شمار می‌آید. در ایران دوره قاجار، مواجهه با این اصل در شرایطی رخ داد که ضعف ساختاری دولت، عقب‌ماندگی فناورانه و فشارهای سیاسی - نظامی روسیه و بریتانیا، استقلال و تمامیت ارضی کشور را به‌طور جدی تهدید می‌کرد. معاهدات گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) نه تنها بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های قفقاز را از ایران جدا

۱. اصطلاح «معاهدات نابرابر» (Unequal Treaties)، به‌ویژه در ادبیات حقوق بین‌الملل و تاریخ روابط خارجی کشورهای آسیایی و آفریقایی، برای اشاره به قراردادهایی به کار می‌رود که در بستر نابرابری آشکار قدرت نظامی، سیاسی یا اقتصادی میان دولت‌ها منعقد شده‌اند و دربردارنده امتیازات یک‌جانبه و تحمیلی برای دولت قوی‌تر هستند. در مورد ایران دوره قاجار، معاهداتی چون گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) با امپراتوری روسیه، و نیز قراردادهای متعدد با بریتانیا، همچون قرارداد ۱۸۵۷ پاریس و امتیازات استعماری مانند روتر (۱۸۷۲) یا دارسی (۱۹۰۱) نمونه‌های بارز این نوع معاهدات محسوب می‌شوند. این معاهدات اغلب ناقض اصل برابری حاکمیت‌ها و مغایر با مفهوم رضایت آزادانه در حقوق معاهدات تلقی می‌شوند.

2. Territorial Sovereignty

3. Malcolm Shaw

ساختند، بلکه مفهوم سنتی «ممالک محروسه»^۱ را که مبتنی بر اقتدار سلسله‌ای بر اقوام تابع بود، دچار بحرانی عمیق کردند (آفاری، ۱۳۷۹: ۴۲؛ امانت، ۱۳۹۶: ۳۲۱-۳۲۵).

در این بستر، دولت قاجار ناگزیر شد از تلقی ایستای پیشامدرن از حاکمیت فاصله گرفته و آن را در قالبی نوین، حقوقی و سیاسی بازتعریف کند. این فرآیند تنها واکنشی منفعلانه نبود، بلکه از نیمه دوم قرن نوزدهم، در دستگاه دیوان‌سالاری و میان روشنفکران، تلاش‌هایی برای بازسازی مفهومی حاکمیت و هویت ملی شکل گرفت. سفرنامه‌ها، آثار اندیشمندانی چون میرزا ملکم‌خان و آخوندزاده، و ورود اندیشه‌های تجدیدخواهانه، به تدریج استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملت را به گفتمان سیاسی ایران وارد کردند (الگار، ۱۴۰۰: ۷۳-۷۴؛ اشرف، ۱۳۸۱: ۱۷).

این روند در نهضت مشروطه به نقطه عطفی رسید. قانون اساسی ۱۲۸۵ و متمم آن با تأکید بر برابری اتباع در برابر قانون، بر ضرورت وحدت ملی و صیانت از استقلال و تمامیت ارضی تأکید داشتند (Foran, 1994: 214). بدین ترتیب، حاکمیت سرزمینی در دوره قاجار مسیری پر فراز و نشیب از تهدیدات بیرونی تا بازآفرینی درونی را پیمود؛ مسیری که از تحمیل معاهدات استعماری آغاز شد و در بستر ناسیونالیسم نوپا و قانون‌گذاری مدرن به بازخوانی و درونی‌سازی انتقادی اصول حقوق بین‌الملل انجامید (Motta, 2001: 31).

برابری دولت‌ها در نظم جهانی و واکنش ایران قاجار

اصل «برابری دولت‌ها»^۲ که از آموزه‌های حقوق طبیعی و فلسفه سیاسی عصر روشنگری ریشه می‌گیرد، بیانگر تساوی حقوقی تمامی دولت‌های مستقل در جامعه بین‌المللی است. بر اساس این اصل، هر دولت صرف‌نظر از وسعت، قدرت یا نظام سیاسی از جایگاهی برابر در روابط حقوقی بین‌المللی برخوردار است. منشور ملل متحد در ماده ۲ بند ۱، این قاعده را به عنوان یکی از مبانی روابط بین‌المللی به رسمیت شناخته است. جیمز کرافورد^۳ در تبیین این مفهوم می‌نویسد: «برابری دولت‌ها به معنای تساوی واقعی قدرت نیست، بلکه ناظر بر تساوی حقوق و تکالیف در چهارچوب نظام بین‌المللی است» (Crawford, 2012: 446).

۱. اصطلاح «ممالک محروسه» (به معنای سرزمین‌های در پناه یا تحت حراست) اصطلاحی رایج در ادبیات رسمی ایران پیشامدرن، به‌ویژه در دوره صفوی و قاجار، برای اشاره به قلمرو سلطنت ایران بود. این تعبیر، برخلاف مفهوم مدرن «دولت - ملت» که مبتنی بر مرزهای معین و حاکمیت یکنواخت است، ناظر بر مجموعه‌ای از ایالات، ولایات و سرزمین‌هایی با درجات متفاوتی از وابستگی، خودمختاری یا تابعیت نسبت به دولت مرکزی بود. در واقع «ممالک محروسه ایران» بازتاب‌دهنده ساختار ایالتی و غیرمتمرکزی بود که مدتی بعد متروک شد.

2. Sovereign Equality of States

3. James Crawford

بدین ترتیب، اصل برابری حاکمیت دولت‌ها، ضامن نظم مبتنی بر قانون و نفی سلسله‌مراتب قدرت در حقوق بین‌الملل است. ایران قاجاری، با وجود پیشینه تاریخی و تمدنی خود، در ادبیات حقوقی و دیپلماتیک غرب، «نیمه‌تمدن» تلقی می‌شد و در سلسله‌مراتب نظام بین‌الملل جایگاهی فرودست داشت (Anghie, 2005: 65-66). نمود روشن این تبعیض در نظام کاپیتولاسیون دیده می‌شد که اتباع غربی را از صلاحیت قضایی ایران مستثنا می‌کرد و بدین‌سان حاکمیت حقوقی کشور را مخدوش می‌ساخت (امانت، ۱۳۹۶: ۲۸۲-۲۸۴). با وجود این، ایران صرفاً منفعل باقی نماند. چنان‌که در ترجمه قاجاری کتاب *حقوق ملل* فریدریش زالفلد نیز آمده است، مترجم ایرانی با درک آگاهانه از مفهوم «تساوی دولت‌ها» کوشیده آن را به زبانی قابل فهم برای اهل دیوان ایران منتقل کند و از این رهگذر نشان دهد که ایران نیز خود را بخشی از جامعه دول متعهد می‌دانست، نه تابعی منفعل از نظم غربی (نیک‌بین، ۱۳۹۹: ۴۴-۵۲). از نیمه دوم قرن نوزدهم، نخبگان سیاسی و دیوان‌سالاران در مکاتبات رسمی، همواره بر استقلال و برابری حاکمیت ایران تأکید کردند (قیصری و نصر، ۱۳۸۵: ۲۷) و روشنفکرانی چون مستشارالدوله و ملک‌خان با بومی‌سازی مفاهیم حقوق طبیعی و حکومت قانون، تلاش نمودند مبنایی نظری برای بازسازی شأن دولت ایران فراهم کنند (Hairi, 1977: 45-49).

بنابراین، اصل برابری دولت‌ها در تجربه ایران قاجار بیش از آنکه ابزار رهایی باشد، ابزاری برای تثبیت سلطه قدرت‌های غربی شد. اما واکنش نخبگان ایرانی نشان داد که مواجهه آنان نه در قالب طرد کامل نظم موجود، بلکه در قالب استفاده گزینشی از مفاهیم حقوق بین‌الملل برای دفاع از حیثیت ملی و هویت مستقل ایران شکل گرفت (Motta, 2000: 40-46).

اصل منع مداخله: از شعار استقلال تا سازوکارهای امپریالیستی در ایران قاجاری

اصل منع مداخله^۱ به عنوان یکی از لوازم منطقی حاکمیت و استقلال دولت‌ها، بر ممنوعیت هرگونه مداخله سیاسی، نظامی یا اقتصادی یک دولت در امور داخلی یا خارجی دولت دیگر تأکید دارد. این اصل که در دکترین سنتی حقوق بین‌الملل عرفی و نیز رویه قضایی بین‌المللی تثبیت شده است، از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه علیه ایالات متحده آمریکا (۱۹۸۶) به عنوان قاعده‌ای آمره

۱. اصل منع مداخله (Principle of Non-Intervention) یکی از ارکان بنیادین نظم حقوقی بین‌المللی مدرن است که به موجب آن هیچ دولتی مجاز نیست در امور داخلی یا خارجی دولت دیگر، از جمله در موضوعاتی مانند سیاست، اقتصاد، فرهنگ، نظام حکومتی یا روابط دیپلماتیک، دخالت کند. این اصل که ریشه در نظریه سنتی حاکمیت دارد، در ماده ۲ (۷) منشور ملل متحد نیز مورد تأکید قرار گرفته است. با این حال، در قرون ۱۸ و ۱۹، قدرت‌های استعمارگر اروپایی با وجود ادعای احترام به این اصل، به بهانه‌های مختلف، از جمله حمایت از اتباع یا منافع اقتصادی، به‌طور مکرر در امور ایران مداخله می‌کردند؛ از جمله می‌توان به دخالت‌های سیاسی و نظامی روسیه و بریتانیا در انتصابات درباری، قراردادهای تجاری تحمیلی و امتیازدهی‌های استعماری در دوره قاجار اشاره کرد. رک: Brownlie, I. (2008). *Principles of Public International Law*, 7th ed. Oxford University Press. pp. 293-297.

بین‌المللی شناسایی شد. کاسسه^۱ در تبیین این اصل می‌نویسد: «ممنوعیت مداخله، مرز میان مشروعیت تأثیرگذاری و تجاوز به استقلال سیاسی دولت‌ها را مشخص می‌کند» (Cassese, 2005: 48). از این رو، اصل مزبور از ستون‌های اصلی نظم مبتنی بر استقلال و برابری در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. هرچند این اصل به‌ظاهر ضامن برابری دولت‌ها بود، در قرن نوزدهم، به‌ویژه در دوران امپریالیسم، ماهیتی دوگانه یافت: قدرت‌های استعماری از آن برای حراست از مستعمرات خود بهره می‌بردند، اما در قبال کشورهای چون ایران، به شیوه‌های آشکار و پنهان در امور مالی، نظامی و سیاسی مداخله می‌کردند (Anghie, 2005: 114-120). ایران قاجاری یکی از روشن‌ترین مصادیق این تناقض بود. نفوذ روسیه و انگلستان در ساختار دیوانی، حضور مستشاران خارجی و تحمیل قراردادهایی همچون «رژمی» (۱۸۹۰ م.) نشان داد که اصل منع مداخله در عمل به شعاری بی‌پشتوانه بدل شده است (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۳۴-۱۳۸؛ امانت، ۱۳۹۶: ۲۹۸-۳۰۲). امتیاز تنباکو و واکنش میرزای شیرازی، نمونه‌ای بارز از نقض حاکمیت اقتصادی و در عین حال مقاومت اجتماعی در برابر مداخله خارجی بود. (Keddie, 2003: 98-102). با این حال، مواجهه ایران صرفاً انفعالی نبود. در رسائل سیاسی روشنفکرانی چون میرزا آقاخان کرمانی و طالبوف، مفهوم استقلال ملی در کنار آزادی و نفی استبداد طرح می‌شد (قیصری، ۱۳۸۵: ۶۱-۶۵). در مکاتبات دیپلماتیک نیز ایران با زبانی حقوقی به اصل منع مداخله استناد می‌کرد؛ هرچند این اعتراضات غالباً بی‌نتیجه می‌ماند. بررسی متون قضایی متأخر دوره ناصری نیز نشان می‌دهد که نخبگان عدلیه در برابر نظام کاپیتولاسیون موضعی مقاوم اتخاذ کردند و درصدد بودند تا استقلال قضایی کشور را با استناد به اصول حقوقی خود حفظ کنند (صالحی، ۱۴۰۱: ۱۱۲-۱۱۵). پس از انقلاب مشروطه، این گفتمان صریح‌تر شد و حاکمیت قانون و استقلال، به عنوان مفاهیمی درهم‌تنیده، در برابر استبداد داخلی و سلطه خارجی قرار گرفت (افاری، ۱۳۸۱: ۱۳۵-۱۳۸).
در جمع‌بندی، اصل منع مداخله در قرن نوزدهم، برای قدرت‌های بزرگ ابزاری برای کنترل و نفوذ بود، نه تضمینی برای استقلال کشورها، اما همین بستر نامتقارن، نخبگان ایرانی را به بازخوانی بومی این اصل واداشت و زمینه‌ساز شکل‌گیری گفتمان حقوقی و سیاسی جدیدی شد که بعدها در روند مشروطه و تحولات بعدی نقش‌آفرین گردید (Motta, 2000: 40-44; Kaskinimi, 2002: 502).

اصل الزام‌آوری معاهدات: از وفاداری حقوقی تا ابزار سلطه

اصل «پابندی به معاهدات» که در حقوق بین‌الملل با تعبیر لاتینی «Pacta Sunt Servanda» شناخته می‌شود، بر لزوم اجرای تعهدات قراردادی دولت‌ها بر مبنای حسن نیت تأکید دارد. این قاعده که ریشه در سنت حقوق رومی و اندیشه وفاداری حقوقی دارد، در ماده ۲۶ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ درباره حقوق معاهدات به صراحت بیان شده است. مارتی کاسکینیمی این اصل را «ستون فقرات نظم قراردادی جامعه بین‌المللی» می‌داند (Kaskinimi, 2001: 132-134). بر مبنای آن، دولت‌ها مکلف‌اند مفاد معاهدات معتبر را صادقانه اجرا کرده و از هرگونه اقدام مغایر با روح و هدف آن خودداری ورزند؛ زیرا بدون رعایت این اصل، اعتماد و انسجام در روابط بین‌المللی فرو می‌پاشد (Shaw, 2021: 921).

ایران قاجاری نمونه‌ای روشن از کارکرد این اصل در نظم استعماری است. معاهداتی چون گلستان (۱۸۱۳ م.) و ترکمانچای (۱۸۲۸ م.) پس از شکست‌های نظامی، نه حاصل مذاکرات متوازن، بلکه محصول فشارهای سیاسی و نظامی بودند و استقلال حقوقی ایران را به شدت محدود ساختند. در این چهارچوب، اصل وفای به عهد عملاً یک‌سویه اعمال می‌شد؛ با این حال، مکاتبات دوره امیرکبیر در جریان مذاکرات عهدنامه دوم ارزنه‌الروم نشان می‌دهد که مقامات ایرانی نیز در سطح مفهومی اصل وفای به عهد را پذیرفته و آن را نشانه‌ای از تعهد سیاسی و اخلاقی دولت می‌دانستند. امیرکبیر در یکی از نامه‌ها تأکید می‌کند که «عهد و پیمان دولت ایران چون سوگند است و نقض آن در شأن سلطنت ایران نیست» (صالحی، ۱۳۷۷: ۸۹-۹۰). دولت مغلوب ملزم به اجرا بود، در حالی که طرف غالب به اقتضای منافع خود به راحتی تعهدات را نقض می‌کرد. نمونه بارز آن معاهده فین‌کنشتاین (۱۸۰۷ م.) میان ایران و فرانسه است که با انعقاد پیمان تیلسیت^۱ عملاً بی‌اثر شد (امانت، ۱۳۹۶: ۲۴۵-۲۶۰).

افزون بر این، امتیازنامه‌هایی نظیر رویتر^۲ (۱۸۷۲ م.) و داریسی^۳ (۱۹۰۱ م.) نیز جلوه‌ای از منطق سلطه حقوقی شمال - جنوب بودند؛ قراردادهایی یک‌جانبه و مغایر مصالح ملی که بیشتر ابزار وابستگی و نفوذ اقتصادی محسوب می‌شدند (Keddie, 1981: 101-107). با این حال، مقاومت اجتماعی و دینی گاه اصل الزام‌آوری را به چالش می‌کشید؛ لغو امتیاز تنباکو (۱۸۹۱ م.) به فتوای میرزای شیرازی نمونه بارزی از تعلیق این اصل در پرتو مشروعیت بومی است (آفاری، ۱۳۷۹: ۷۶-۷۹).

در اندیشه سیاسی مشروطه، اصل وفای به عهد پذیرفته شد، اما مشروط به رعایت عدالت، مصالح عمومی و اراده ملی. طالبوف بر نظارت مردم و استقلال رأی در معاهدات تأکید داشت (Gheissari, 1998: 94-97) و

1. Tilsit, 1807

2. Reuter Concession, 1872

3. D'Arcy Concession, 1901

قانون اساسی مشروطه نیز نوعی کنترل پارلمان بر قراردادهای خارجی برقرار ساخت که بازآرایی بومی اصل «اوفوا بالعقود» به شمار می‌آید (Chehabi, 1990: 112-115).

بدین سان، تجربه ایران قاجاری نشان می‌دهد که اصل الزام‌آوری معاهدات، نه صرفاً به معنای تبعیت یا انکار، بلکه فرآیندی پیچیده از تحمیل، مقاومت و بازتعریف بود؛ روندی که در دل آن، حقوق بین‌الملل هم به ابزار سلطه بدل شد و هم موضوع بازاندیشی و بومی‌سازی قرار گرفت (Motta, 2000: 51-56).

ساختارها و نهادهای واسط در مواجهه ایران قاجاری با حقوق بین‌الملل

در حقوق بین‌الملل، ساختارها و نهادها به مجموعه چهارچوب‌های سازمان‌یافته‌ای اطلاق می‌شود که به منظور تنظیم، نظارت و اجرای قواعد بین‌المللی در سطح ملی یا فراملی ایجاد می‌گردند. نهادها ممکن است ماهیت بین‌المللی داشته باشند مانند سازمان ملل متحد، دیوان بین‌المللی دادگستری یا سازمان تجارت جهانی. یا در سطح داخلی عمل کنند، اما کارکردی بین‌المللی بر عهده گیرند؛ همچون وزارت امور خارجه، دادگاه‌های ملی صلاحیت‌دار در امور بین‌المللی یا نهادهای آموزشی و پژوهشی مرتبط با حقوق بین‌الملل. این نهادها را می‌توان به تعبیر براونلی «میانجی‌های حقوقی میان اراده دولت‌ها و قواعد نظم بین‌المللی» دانست (Brownlie, 2008: 67). به تعبیر دیگر، ساختارها و نهادها ابزارهایی هستند که از طریق آن‌ها مفاهیم انتزاعی حقوق بین‌الملل در عمل عینیت می‌یابد و در نظام‌های ملی پیاده‌سازی می‌شود. بر همین اساس، در بررسی تطبیقی میان نظم بین‌الملل مدرن و ساختارهای سیاسی ایران در دوره قاجار، توجه به نهادهای واسط، اعم از وزارت امور خارجه، دارالترجمه‌ها و مراکز آموزشی برای درک فرآیند انتقال و بومی‌سازی مفاهیم حقوقی ضروری است.

از دیوان‌خانه‌های سنتی تا مظاهر نظم حقوقی جدید

تحلیل مواجهه ایران قاجاری با حقوق بین‌الملل، بدون بررسی ساختارهای واسطی که در آن دوران به‌مثابه مجاری انتقال، تقابل یا ترجمه مفاهیم حقوقی عمل می‌کردند، تحلیلی ناقص و سطحی خواهد بود. در دل نظم سیاسی، دیوانی و فقهی قاجار، نهادها و سازوکارهایی شکل گرفتند که یا به‌صورت مستقیم در فرآیند تنظیم و اجرای تعهدات حقوقی خارجی نقش داشتند یا در مقام واسطه‌های ذهنی و مفهومی به تکوین یا بازسازی معانی حقوقی یاری رساندند. آنچه در نگاه اول صرفاً وزارت خارجه‌ای نوپا یا دارالترجمه‌ای کم‌رنگ می‌نماید، در تحلیل ساختارگرایانه، به‌مثابه محل تلاقی و برخورد دو نظم معرفتی فقهی و بین‌المللی قابل شناسایی است. نهادهایی چون وزارت امور خارجه (وزارت خارجه/ وزارت بیرونه‌جات)، دارالترجمه‌های

سلطنتی، دیوان عدلیه، سفارت‌خانه‌ها و مجامع علمی و آموزشی نوپدید (همچون مدرسه علوم سیاسی) در کنار نهادهای سنتی‌تری همچون حوزه‌های علمیه، منابر و مجالس وعظ، همگی در شکل‌دادن به مواجهه ایران با حقوق بین‌الملل مدرن، نقش‌آفرین بودند. این نهادها، هم مجاری انتقال آگاهی‌های حقوقی جدید بودند، هم صحنه‌های بروز مقاومت، تقلیل یا تحریف آن مفاهیم. از سویی، ساختار دیوانی قاجار تلاش می‌کرد حقوق بین‌الملل را با زبان دیپلماتیک و منافع سیاسی دولت تلفیق کند، و از سوی دیگر، ساختار فقه‌سنتی آن را در چهارچوب مفاهیم فقه‌المعاملات و سیاسات شرعیه بازخوانی می‌کرد (امانت، ۱۳۹۶: ۳۳۷-۳۴۰؛ Gheissari & Nasr, 2006: 21-27؛ Martin, 2013: 89-93).

در ادامه تلاش خواهد شد با اتکا به منابع اصیل تاریخی و تحلیل نهادشناختی، ساختارهای اثرگذار بر فهم، ترجمه، مقاومت یا پذیرش حقوق بین‌الملل در ایران قاجار شناسایی و تبیین گردد؛ به‌گونه‌ای که هم چهره نهادی این مواجهه روشن شود، و هم ظرفیت‌ها و محدودیت‌های حقوقی، سیاسی و فرهنگی آن دوره در پذیرش یا بازتعریف مفاهیم بین‌المللی آشکار گردد.

وزارت امور خارجه قاجار؛ از دیوان بیگانه‌نویسی تا کارگزاری حقوق بین‌الملل

تشکیل وزارت امور خارجه در دوره قاجار را می‌توان نخستین گام مؤثر دولت ایران برای مواجهه ساختارمند با نظم جدید بین‌الملل دانست؛ نظمی که از اواخر قرن هجدهم، در پرتو افزایش تماس‌های دیپلماتیک، امضای معاهدات دو یا چندجانبه و ورود مفاهیم نوین حقوقی چون «برابری دولت‌ها»، «مصونیت دیپلماتیک»، «تابعیت» و «قلمرو حاکمیت»، بُعدی عینی و نهادمند یافت. پیش از این، ساختار سنتی دیوانی ایران، عمدتاً بر دیوان بیگانه‌نویسی، نقش منشیان مکتوبات ملوکانه و کارگزاران غیررسمی مبتنی بود، اما تحولات دهه‌های ابتدایی قرن نوزدهم، دولت قاجار را ناگزیر از نوسازی نهاد دیپلماسی ساخت (طاهری، ۱۳۹۱: ۳۳-۵۵).

تشکیل وزارت امور خارجه در سال ۱۲۵۳ق. / ۱۸۳۷م. در عهد محمدشاه را باید پاسخی نهادی به الزامات حقوقی و دیپلماتیکی دانست که پیامد جنگ‌های ایران و روس و انعقاد معاهدات گلستان (۱۸۱۳م.) و ترکمانچای (۱۸۲۸م.) بود. این معاهدات، نخستین مواجهه ایران با قواعد الزام‌آور حقوق بین‌الملل به شمار می‌رفتند و مفاهیمی چون «تابعیت مضاعف»، «قضاوت کنسولی» و «برابری صوری دولت‌ها» را به شکلی تلخ و تحمیلی وارد نظام حقوقی - سیاسی کشور ساختند. وزارت خارجه در مقام نهاد نوظهور، افزون بر وظایف اجرایی، همچون تنظیم مکاتبات، انعقاد معاهدات و اداره سفارتخانه‌ها، به کارگاهی برای ترجمه و بومی‌سازی مفاهیم بنیادین نظم بین‌المللی در زبان دیوانی ایران بدل شد؛ چنان‌که مفاهیمی مانند «حاکمیت»، «مداخله مشروع» و «قواعد جنگ و صلح» در بطن مکاتبات دیپلماتیک آن، بازتعریف و محدود شدند (Gheissari & Nasr, 2006: 17-21).

یکی از نمودهای بارز این فرآیند، تحول زبان حقوقی مکاتبات رسمی بود. پیش‌تر، نامه‌نگاری‌های دولت ایران با قدرت‌های خارجی متکی بر بلاغت شرقی و منطق سلطانی بود، اما از نیمه قرن نوزدهم، تحت تأثیر تماس با اروپا، زبان دیپلماسی ایرانی به تدریج مختصرتر، فنی‌تر و با قالب‌های بین‌المللی منطبق‌تر شد. واژگانی چون «حقوق مسلمة دولت علیه»، «عدم تعرض»، «تساوی کامل» و «منافع مشترکه» به ادبیات رسمی راه یافتند و نشانگر درونی‌سازی تدریجی واژگان حقوق بین‌الملل در دیوان ایرانی بودند (امانت، ۱۳۹۶: ۳۳۷-۳۴۰). این وزارتخانه همچنین در پرورش نخستین نسل دیپلمات - حقوق‌دانان نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد. چهره‌هایی چون میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و بعدها محمدعلی فروغی، ذکاء‌الملک، نه فقط در مذاکرات خارجی، بلکه در ترجمان معرفت حقوقی غربی به زبان سیاست ایران سهمی چشمگیر داشتند (Abrahamian, 1982: 67-72). ملکم‌خان، به‌ویژه در مقام نماینده ایران در لندن، کوشید با برگردان مفاهیمی چون «حقوق ملت‌ها»، «قانون طبیعی» و «تمدن»، میان زبان سیاست ایرانی و زبان بین‌الملل پلی برقرار سازد؛ هرچند ترجمه‌های او گاه با سوءفهم یا ملاحظات ایدئولوژیک آمیخته بود (Chehabi, 1990: 115-121).

با این حال، وزارت خارجه قاجار هرگز نتوانست به‌تمامی در چهارچوب عقلانیت حقوقی مدرن عمل کند. ساختار شخصی‌محور قدرت، فقدان نهاد آموزشی حقوق بین‌الملل و استمرار مفاهیمی چون «عدل سلطانی» و «صلح‌دوستی اسلامی» در دستگاه دیپلماسی، مانع نهادینه‌سازی کامل اصول بین‌الملل شد (Martin, 2013: 89-93). این وزارتخانه، در حالی که از یک‌سو درگیر منازعات درونی قدرت بود و از سوی دیگر تحت فشار منافع سفارتخانه‌های روس و انگلیس قرار داشت، تنها به‌صورت محدود و گزینشی توانست برخی اصول حقوق بین‌الملل را درونی کند.

بنابراین، وزارت امور خارجه قاجار را نباید صرفاً نهادی اجرایی، بلکه صحنه تلاقی دو گفتمان متعارض دانست: گفتمان سنتی - سلطانی شرقی و گفتمان عقلانی - حقوقی غربی. برآیند این مواجهه، نظامی ترکیبی و نارسا، اما منحصربه‌فرد بود که در تاریخ حقوق بین‌الملل ایران نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد.

انتقال مفاهیم حقوق بین‌الملل در ایران قاجاری: از سفرنامه‌ها تا کتب آموزشی

اگر وزارت امور خارجه را تنها مجرای رسمی و دیپلماتیک ورود مفاهیم حقوق بین‌الملل به دستگاه حاکمه ایران در سده نوزدهم بدانیم، بی‌گمان باید اذعان داشت که در سطحی عمیق‌تر و بنیادین، این سفرنامه‌ها و متون آموزشی بودند که در مقام «واسطه‌های معرفتی» عمل کردند و امکان بومی‌سازی و درونی‌سازی این مفاهیم را در سپهر فکری و فرهنگی ایران قاجاری فراهم آوردند. این منابع، برخلاف گزارش‌های اداری و مراودات دیپلماتیک که محدود به سطح حاکمیت بود، با دو شیوه متفاوت: یکی از رهگذر روایت‌های

توصیفی و مقایسه‌ای، و دیگری از طریق ساختار آموزشی و درسی بستری عقلانی و معرفتی پدید آوردند که بدون آن پیدایش زبان حقوق بین‌الملل در ایران، در معنای دقیق کلمه، متصور نمی‌بود.

در گام نخست، سفرنامه‌های رجال سیاسی و ایلچیان ایرانی به اروپا را باید نخستین مواجهه مستقیم با «نظم حقوقی مدرن» دانست. در *حیرت‌نامه* حسین‌خان آجودان‌باشی، که محصول سفر وی به فرنگستان در عصر ناصری است، نویسنده آشکارا بر جایگاه عهدنامه‌ها در روابط دولت‌های اروپایی تأکید می‌کند و چنین می‌نویسد: «در مملکت فرنگ، تعهد سلطانی کم از سوگند شرعی نیست؛ عهدنامه چون بسته شد، فسخ آن نزد آنان قبیح بسیار دارد» (مشیری، ۱۳۵۶: ۴۷). این عبارت نه صرفاً توصیف یک پدیده، بلکه نوعی کشف و مواجهه با اصل بنیادین «وفای به عهد» است که ستون فقرات نظم حقوقی اروپای مدرن به شمار می‌رفت (شاو، ۲۰۲۱: ۹۷). به همین سیاق، در *سفارت‌نامه* انوری افندی و سایر گزارش‌های ایلچیان، مفاهیمی چون «مصونیت دیپلماتیک»، «حقوق اتباع بیگانه» و حتی «اصل برابری دولت‌ها» بازتاب یافته است (مرسلوند، ۱۳۴۶: ۱۶۸). اهمیت این متون در آن است که صرفاً کارکرد روایی نداشتند، بلکه به منزله نوعی «ترجمه فرهنگی» از نظم حقوقی اروپا برای مخاطب ایرانی عمل می‌کردند؛ ترجمه‌ای که به تدریج به شکل‌گیری نوعی «خودآگاهی حقوقی» در میان نخبگان ایرانی منجر شد (Najmabadi, 2005: 167-172).

با این همه، اهمیت واقعی انتقال مفاهیم حقوقی نه در سطح روایت سفرنامه، بلکه در نظام‌مند شدن آن‌ها از رهگذر متون آموزشی و درسی آشکار شد. در این زمینه، آثار اندیشمندانی چون میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله جایگاهی ممتاز دارد. هرچند رساله مشهور او، *یک کلمه* (۱۲۸۷ق)، مستقیماً به «حقوق بین‌الملل» نپرداخت، اما تأکید وی بر اصل «حاکمیت قانون» و «وحدت دولت و ملت» بستری را فراهم آورد که به‌وضوح با مبانی حقوق عمومی و بین‌المللی مدرن همساز بود (مستشارالدوله، ۱۲۸۷ق: ۱۲-۱۵؛ آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۱۸-۱۲۱). اندکی بعد، مشیرالدوله حسن پیرنیا با تألیف کتاب *حقوق ملل* (۱۹۱۰م/ ۱۳۲۸ق) برای نخستین بار مفاهیم بنیادین حقوق بین‌الملل، همچون «حاکمیت دولت‌ها»، «تابعیت»، «الزام‌آوری عهدنامه‌ها» و «حقوق ملت‌ها» را به زبان فارسی، با اتکا به منابع فرانسوی، به‌صورتی منسجم عرضه کرد. این اثر نه تنها جایگاهی درسی یافت، بلکه به عنوان متن آموزشی رسمی در مدرسه علوم سیاسی تهران تدریس شد؛ مدرسه‌ای که مأموریت اصلی آن، تربیت رجال سیاسی و دیپلمات‌های کارآموده در چهارچوب نظم حقوقی بین‌الملل بود (Zubaida, 1993: 93-98). افزون بر آن، آثار سید محمد صدیق حضرت و دیگر نویسندگان در آغاز قرن بیستم نیز در همان زمینه شکل گرفت و مبانی حقوق عمومی و بین‌الملل را در قالبی آموزشی و درسی به فضای فکری ایران منتقل کرد.

بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که در نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، سفرنامه‌ها و کتب آموزشی، دو روی یک سکه در روند آشنایی و پذیرش مفاهیم حقوق بین‌الملل در ایران بودند؛ نخستین

دسته، از طریق توصیف‌های حیرت‌زده و مقایسه‌ای، عناصر بنیادین حقوق مدرن، چون «وفای به عهد»، «مصونیت دیپلماتیک» و «اصل برابری دولت‌ها» را به افق ذهنی نخبگان ایرانی وارد ساختند؛ و دسته دوم، یعنی متون آموزشی، این مفاهیم را در قالبی منسجم و نظام‌مند تثبیت کرده و در بطن نهادهای آموزشی، به‌ویژه مدرسه علوم سیاسی، جای دادند. ثمره این فرآیند، شکل‌گیری تدریجی زبانی حقوقی در ایران بود که در کنار زبان شرعی و سیاسی سنتی، به عنوان بنیانی برای نظم حقوقی بین‌المللی مدرن ایران در سده بیستم ایفای نقش کرد؛ زبانی که بدون این واسطه‌های معرفتی، نمی‌توانست به‌صورت طبیعی در ساختار حقوقی و سیاسی ایران پدیدار شود.



نتیجه‌گیری

برآمد این پژوهش، بر پایه‌ی واکاوی نظام‌مند اسناد، مکاتبات دیپلماتیک، ترجمه‌ها، سفرنامه‌ها و آثار نخبگان سیاسی و فکری عصر قاجار، آشکار می‌سازد که مواجهه‌ی ایران با حقوق بین‌الملل نه فرآیندی خطی و ساده، بلکه مسیری پرنوسان، چندلایه و تدریجی بوده است. تحلیل منابع تاریخی و متون حقوقی نشان می‌دهد که مفاهیم بنیادین حقوق بین‌الملل، از جمله حاکمیت دولت‌ها، حقوق ملت‌ها، برابری و مسئولیت قراردادی در بستر ترجمه‌ها و متون آموزشی، به تدریج وارد زبان سیاسی و حقوقی ایران شد و به شکل تدافعی، اما پیوسته، در نگرش رسمی دولت نمود یافت. از عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای تا آستانه انقلاب مشروطه، پذیرش قواعد بین‌المللی عمدتاً تحت فشار قدرت‌های خارجی و مقتضیات دیپلماتیک صورت گرفت، بی‌آنکه درکی عمیق و درونی از سازوکارهای نظم حقوقی نوین شکل گرفته باشد.

با این حال، فراتر از سطح رسمی و بوروکراتیک دولت، روندی متفاوت و پویا در جریان بود: ترجمه‌ی متون حقوقی و سفرنامه‌ها، پیدایش نهادهای آموزشی نوین، تحول زبان مطبوعات و گسترش روشنفکری سیاسی، فضایی مفهومی و تحلیلی فراهم آورد که دولت را نه صرفاً به‌مثابه‌ی فاعلی مقتدر، بلکه تابع قواعد بین‌المللی و پاسخ‌گو در برابر ملت و جامعه‌ی جهانی تصویر می‌کرد. این فرآیند، نمونه‌ای آشکار از «مدرنیته حقوقی نیمه‌تمام» است؛ مدرنیته‌ای که در آن تلفیق اقتدار سنتی و منطق حقوقی مدرن، با تأخیر و کشمکش، به تدریج مفهوم‌بندی شد و در لایه‌های زبانی و اندیشه‌ای جامعه نفوذ یافت.

یافته‌ها حاکی است که هرچند گفتمان رسمی قاجار در برابر حقوق بین‌الملل با تردید، تأخیر و تعارض سنت و مدرنیته روبه‌رو بود، روند درونی‌سازی و بومی‌سازی این قواعد، شالوده‌ای برای تحولات کلان بعدی فراهم ساخت. میراث این فرآیند در تدوین قانون اساسی مشروطه و حضور فعال ایران در نظم حقوقی بین‌المللی قرن بیستم بازتاب یافت. بدین ترتیب، حقوق بین‌الملل در ایران نه از مسیر فرمان سلطنت، بلکه از دل زبان، ترجمه، مطبوعات و روشنفکری برآمد و راهی به سوی گذار از سیاست قهر به نظم قانونی گشود؛ فرآیندی که نشان‌دهنده‌ی عمق تاریخی و پیچیدگی تحولات مفهومی و عملی در مواجهه با حقوق بین‌الملل است.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷). *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*. تهران: پیام.
- آفاری، جانت (۱۳۷۹). *انقلاب مشروطه ایران، ۱۹۰۶-۱۹۱۱ (۱۲۸۵-۱۲۹۰)*. ترجمه رضا رضایی. تهران: بیستون.
- اشرف، احمد (۱۳۸۱). *هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی*. ترجمه حمید احمدی. تهران: نشر نی.
- امانت، عباس (۱۳۹۶). *تاریخ مدرن ایران*. تهران: نشر کتاب پارسه.
- الگار، حامد (۱۴۰۰). *دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- پیران، حسین (۱۳۸۹). *سیر شیبانی: حقوق روابط بین‌الملل در اسلام (چاپ اول)*. تهران: گنج دانش.
- خدوری، مجید (۱۳۹۱). *جنگ و صلح در قانون اسلام: به‌ضمیمه رسول اکرم در میدان جنگ*. ترجمه سید غلامرضا سعیدی. به کوشش و مقدمه سید هادی خسروشاهی. قم: کلبه شروق.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱). *روس و انگلیس در ایران*. ترجمه منوچهر امیری. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- صالحی، نصرالله (۱۳۷۷). *اسنادی از روند انعقاد عهدنامه دوم ارزنة الروم (۱۲۵۸-۱۲۶۴ ق)*. تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- صالحی، نصرالله (۱۴۰۱). *ملاحظات و محاکمات: چهار لایحه در تحدید حدود ایران و عثمانی (۱۲۹۲-۱۲۹۴ ق)*. تهران: طهوری.
- طاهری، فرهاد (۱۳۹۱). *راهنمای سفر*. تهران: سفیر اردهال.
- مرسلوند، حسن (۱۳۴۶). *حیرت‌نامه ایلچی*. چ اول. تهران: کتابخانه ملی ایران.
- مستشارالدوله، یوسف‌خان (۱۲۸۷ ق). *یک کلمه*. تهران: کتابخانه ملی ایران.
- مشیری، محمد (۱۳۵۶). *شرح ماموریت آجودانباشی نظام الدوله*. تهران: اشرفی.
- ملکم‌خان، میرزا (۱۳۱۲ ق). *روزنامه قانون*. شماره‌های مختلف.
- نیک‌بین، محسن (۱۳۹۹). *حقوق ملل*. تهران: میراث مکتوب.

Abrahamian, E. (1982). *Iran between two revolutions*. Princeton: Princeton University Press.

Anghie, A. (2005). *Imperialism, sovereignty and the making of international law*. Cambridge: Cambridge University Press.

Brownlie, J. (2008). *Principles of Public International Law (7th ed.)*. Oxford: Oxford University Press.

Cassese, A. (2005). *International law (2nd ed.)*. Oxford: Oxford University Press.

- Chehabi, H. E. (1990). *Iranian politics and religious modernism: The liberation movement of Iran under the Shah and Khomeini*. Ithaca: Cornell University Press.
- Crawford, J. (2012). *Brownlie's principles of public international law* (8th ed.). Oxford: Oxford University Press.
- Foran, J. (1994). *Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the Revolution*. Boulder: Westview Press.
- Gheissari, A. (1998). *Iranian intellectuals and the West: The tormented triumph of nativism*. Tehran: Nashr-e Markaz.
- Gheissari, A. (2006). *Iranian intellectuals in the twentieth century*. Austin: University of Texas Press.
- Gheissari, A., & Nasr, V. (2006). *Democracy in Iran: History and the quest for liberty*. Oxford: Oxford University Press.
- Gong, G. W. (1984). *The standard of 'civilization' in international society*. Oxford: Clarendon Press.
- Hairi, A.-H. (1977). *Shi'ism and constitutionalism in Iran*. Leiden: Brill.
- Keddie, N. R. (1981). *Roots of revolution: An interpretive history of modern Iran*. New Haven: Yale University Press.
- Keddie, N. R. (2003). *Modern Iran: Roots and results of revolution*. New Haven: Yale University Press.
- Koskenniemi, M. (2001). *The gentle civilizer of nations: The rise and fall of international law, 1870–1960*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Koskenniemi, M. (2002). *From apology to utopia: The structure of international legal argument*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Koskenniemi, M. (2004). International law and *raison d'état*: Rethinking the prehistory of international law. *European Journal of International Law*, 15(5), 491–515. <https://doi.org/10.1093/ejil/15.5.963>.
- Martti, K. (2007). The fate of public international law: Between technique and politics. *Modern Law Review*, 70(1), 1-30. <https://doi.org/10.1111/j.1468-2230.2006.00624.x>.
- Martin, V. (2013). *Iran between Islamic nationalism and secularism: The constitutional revolution of 1906*. London: I.B. Tauris.
- Makau W. M. (2000). What is TWAIL?. *Proceedings of the American Society of International Law*, (94), 31-38. <https://doi.org/10.1017/S0272503700054896>.

- Najmabadi, A. (2005). *Women with mustaches and men without beards: Gender and sexual anxieties of Iranian modernity*. Berkeley: University of California Press.
- Rahimieh, N. (1999). *Missing Persians: Discovering voices in Iranian cultural history*. Syracuse: Syracuse University Press.
- Shaw, M. N. (2021). *International law* (9th ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Zubaida, S. (1993). *Islam, the people and the state: Essays on political ideas and movements in the Middle East*. London: I.B. Tauris.



Transliteration

- Ādamiyat, F. (1978). *Andishehā-ye Mirzā Āqākhān Kermānī* [The Thoughts of Mirza Agha Khan Kermani]. Tehran: Payām.
- Afary, J. (1996). *Enqelāb-e Mashrūteh-ye Irān: 1906-1911 (Grassroots democracy, social democracy, and the origins of feminism)*. Translated by Rezāyi, R. Tehran: Bistun Publishing.
- Algar, H. (1969). *Religion and state in Iran, 1785–1906: The role of the ulama in the Qajar period*. Translated by Sari, A. Tehran: Tūs Publishing.
- Amanat, A. (2017). *Tarikh-e Modern-e Iran*. Tehran: Nashr-e Ketab-e Pārse.
- Ashraf, A. (2010). *Hoviat-e Irāni: Az dorān bâstân tâ pâyâne Pahlavi*. Translated by Ahmadi, H. Tehran: Nashr-e Ney.
- Kazemzadeh, F. (1975). *Russia and Britain in Persia (1864-1914): A study in imperialism*. Translated by Amiri, M. Tehran: Entesharat va Āmuzesh-e Enghelab-e Eslami.
- Khadduri, M. (2012). *War and Peace in the Law of Islam: With The Apostle of God in the Field of Battle*. Translated by S. G. Saeedi. Intro by Khosrowshahi, H. Qom: Kolbeh-Shorouq.
- Malkam Khān, M. (1894). *Rūznāmeḥ-i Qānūn* [The newspaper *Qanun*].
- Morsalvand, H. (Ed.). (1967). *Heyrat-Nameh Ilchi*. Tehran: National Library and Archives of Iran.
- Moshūrī, M. (1968). *Sharḥ-i ma`mūrīyat-i Ājūdānbāshī, Nizām al-Dawlah*. Tehran: Ashrafi.
- Mostashar al-Dawleh, Y. K. (1869/ 1287 H.Q). *Yek Kalame* [One Word]. Tehran: National Library and Archives of Iran.
- Nikbin, M. (2020). *Hoqūq-i mellal*. Tehran: Mīrās-e Maktūb Institute of Publishing.
- Piran, H. (2010). *Seir-e Sheybānī: Hoqūq-e Ravābet-e Beyn al-Melal dar Islām*. Tehran: Ganj Danesh.
- Salehi, N. (1998). *Asnādi az ravand-e en`eqād-e `ahdnāme-ye dovvom-e Arzanat al-Rūm (1258–1264 H.Q.)* [Documents on the process of concluding the Second Treaty of Erzincan (1258–1264)]. Tehran: Office of Political and International Studies, Ministry of Foreign Affairs of Iran.
- Salehi, N. (2022). *Molahezāt va mohakemat: chahar layeḥe dar tahdid-e hodud-e Iran va Osmani (1292-1294 Q)*. Tehran: Tahuri.
- Taheri, F. (Ed.). (2013). *Rahnamā-yi Sofarā* [Guidebook for Ambassadors]. Tehran: Safir Ardehal.